

اشاره: مقاله حاضر به قلم آقای هزاوه ای استاد مراکز تربیت معلم و ضمن خدمت تهران تحریر شده است. نگاهی دوباره به قضیه ارتباط «بایدها» و ارزشهای اخلاقی با «هست ها» و باورهای اعتقادی تکیه گاه این سری مقالات است، همراه با رویکردی نظری به قصد بازسازی اخلاق در جوامع امروزی؛ که نخستین قسمت آن در این شماره تقدیم شما عزیزان می گردد.

بحران ارزش ها دیری است که سایه سنگین خود را بر آدمیان افکنده است. این بحران خانمان برانداز، همان سده های نخستین نوزایی در باختر زمین چهره کریه خود را نشان داد و با انتقال فرهنگ و اندیشه آن دیار به سرزمین ما نشانه های این بحران شوم در دیار ما نیز نمایان شد. اگر بپذیریم که بحران اخلاقی می تواند در همه شوون زندگی آدمیان تأثیر مخرب و بنیادسوز داشته باشد، به ضرورت پرداختن به آن بیش تر پی می بریم و به جد درمی یابیم که اگر به فوریت، جهت درمان این بیماری اجتماعی برنخیزیم دیری نمی پاید که نه از تاک، نشان ماند و نه از تاکنشان.

شکی نیست که مقتضای نگاهی کل گرایانه به جامعه آن است که ترابط و تلاشی بی وقفه را بین اخلاق و دیگر عناصر اجتماعی قایل شده، بر این نکته پای بفرسیم که از پرداختن به اخلاق منتزع از سیاست و اقتصاد و ... طرفی نمی توان بست؛ اما اگر این قصه را در باب هر یک از دیگر عناصر اجتماعی تکرار کنیم و در نتیجه از پرداختن به آن باز ایستیم، با تسلسل یا دوری مضممر

مواجه خواهیم شد که جز بطلان و سرگردانی و در نهایت سرخوردگی دستاوردی نخواهیم داشت. البته مطلوب آن است که همه دست اندرکاران به صورتی هماهنگ به اصلاح امور پردازند؛ اما اگر این شکل آرمانی تحقق نیابد، گریزی نیست که باید از نقطه ای آغاز کنیم و در پرداختن به این مهم از همان نقطه ای باید شروع کرد که مقوله مورد نظر با تهدیدات جدی مواجه شده است و آن نقطه وجه نظری اخلاق است.

با فروپاشی مبانی دینی و اخلاقی در غرب و سلب پایگاه هستی شناسی اخلاق در آن دیار، جنبه های عملی این مقوله نیز مورد تهدید جدی قرار گرفت؛ به گونه ای که طرح اخلاق عملی که در دوره های پیشین به صورت هایی استثنایی رخ می نمود یا در هاله ای از ظاهر سازی تحقق می یافت، حالت رسمی به خود گرفت و سیاستمداران و نظریه پردازان غربی با تکیه به رسمیت ضد ارزش ها به تبیین دیدگاه های خویش پرداختند. از آشکارترین شواهد این امر می تواند نظریات «ماکیاولی» باشد که به قول بعضی از نویسندگان، نامش مرادف نام شیطان است. وی در پی نهضت اومانیزم از شیوه نظری افلاطون، ارسطو و فلاسفه و متکلمین قرون وسطی دور شد و به سیاست عملی پرداخت.

آرای او را باید در دو کتاب «شهریار» و «گفتار درباره نخستین ده کتاب لیوی» جست. از نظر ماکیاولی انسان موجودی فرومایه و فزون طلب است. جاه طلبی در قلب انسان جا دارد، از این جا همواره خود را به بدی می آلاید و از نیکی خسته می شود. پس خداوندان سیاسی جامعه باید این موجود شریر و فزون طلب را محض مصلحت

نگاهی دوباره به اخلاق و مبانی آن (۱)

محمد رضا هزاوه ای

باورهاها، زیر ساخت

خود مهار کنند و در این کار از هر وسیله ای سود جویند . او امیران را به زورگویی و ترسانیدن مردم فرامی خواند . با این فرض که مردم ناسپاس و متلون و ریاکارند و از خطر پرهیز می کنند و سود جویند و فرصت طلبند و طغیان می کنند و تابع منافی هستند که از اربابان سیاست و اقتصاد دریافت می کنند . شهرياران را دعوت می کند که راه بکار بستن طبع انسانی و نیز راه بکار بردن نفس بهیمی را بدانند . آنان باید هم طبع روباه و هم طبع شیر را به خود ببندند . زیرا شیر از دامی که بر راه او می گسترند نمی رهد و روباه در برابر گرگ ها دفاع نمی تواند . شهريار باید روباه باشد تا دام ها و تله ها را بشناسد و شیر

باشد تا گرگ ها را بترساند . زیرا آنان که صرفاً به طبع گرگ می پیوندند ، کارشان را در نمی یابند . بر شهريار فرض است که طبع خود را رنگ کند و سالوس و ریاکار باشد و باید خود را رحیم و حق شناس و انسان دوست و دیندار و درستکار نشان دهد و به هنگام ضرورت ، عکس این صفات در او ظاهر شود .

بنا به نظر جدید سیاسی از این پس بنیاد سیاست باید بر سود و نظم اجتماعی استوار گردد ، نه تقوا و دینداری حقیقی . از این جا پایه امپریالیسم جدید در کلمات ماکیاولی ظاهر می شود . از دیگر شخصیت هایی که به اقتضای تحولات عصر



آپیدها

الف: گردآوری سیم و زر و تشکیل بزم های عیش و عشرت، بخصوص در قرن چهارم رواجی گسترده داشت.

گویند «محمد بن علی مادری»، «اخشید» را برای تفریح و تفریح به باغش در بنی وایل دعوت کرد، فرش گسترده و انواع خوراک و میوه جات و بوی خوش آماده بود. اخشید با جمع نظامیان به آن جا رفت. غذا خورد و خوابید. وقتی بیدار شد، کنار استخر بساطی گسترده و مجسمه ها و ظروف طلا و نقره و کافور و عنبر چیده بودند و خوانندگان و نوازندگان از زن و مرد نیز بودند و اخشید بسیار لذت برد. آن گاه دو سینی نقره، یکی پر از دینار و یکی پر از درهم آوردند که نثار کند. سینی دینار را برداشت؛ پشت سر خود گذاشت و درهم ها را نثار نمود و موقع مراجعت، تمام فرش و ظروف هر چه به دستش خورده بود، گرد آورده برد و اسب با زین و لگام زرین برد.^۲

خود، سخت مجذوب فرهنگ های بیگانه شد «مونتنی» است. وی در رسالات خود از جهان بینی مسیحی آن عصر انحراف جست و اخلاق دینی مطلق را به مسخره گرفت. از نظر او وظیفه فلسفه تدارک حیات اخروی نیست، بلکه آماده کردن مردم برای زندگی خوش زمینی است. او اخلاق مطلق و ایده آل را نمی پذیرد. قوانین اخلاقی به عقیده او محصول زندگی اجتماعی هستند و با تغییر اوضاع اجتماعی تغییر می کنند. این خدا نیست که خیر و شر را به انسان نشان می دهد، بلکه انسان، خود به آن راه یافته است. وی کف نفس و به خصوص عفاف جنسی را مبنای اخلاق نمی شمرد. مونتنی با این مباحث آرای متفکران صدر رنسانس را بسط داد و به تبیین واقعیت جدید از منظر متفکرانی چون پستارک، بوکاچو، آراسموس و ماکیاول پرداخت.^۱

«آری گسستگی مبانی اخلاقی در دوره جدید اقتضا می کرد که نویسنده روح القوانین و منادی آزادی و حقوق بشر یعنی «مونتسکیو»، سیاهان را از جنس بشر نداند و در صورت قبولی موجودیت انسانی برای آنها، اروپاییان باید خود را مسیحی و انسان ندانند.»^۲

دومین دلیل ضرورت پرداختن به مبانی اخلاقی این است که اساساً پژوهش و جستجویی در تاریخ تمدن ها موارد فراوانی از تباهی ها از قبیل بهره کشی از توده های مردم و تفرعن و برزگی گری حاکمان و سردمداران آنها مشاهده می شود که حتی تمدن اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. شاید یکی از ادله بارز ارسال پیامبران بزرگ در بین النهرین وجود تمدن های بزرگ در آن دیار بوده است و همان سان که از آیات قرآن استفاده می شود، هر پیامبری در برابر قدرتی ظالم و عصیانگر قیام می کند تا شاید او را از استثمار توده ها و به بند کشیدن محرومان و مستضعفان باز دارد. در سوره فجر می خوانیم: الم ترکیف فعل ربک بعد ارم ذات العمداد ... و ثمود الذین ... و فرعون ذی الاوتاد الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد.

آری این داستان تمدن های بزرگ دوران باستان بوده است که در نهایت جز فساد و تباهی، دستاورد دیگری نداشتند. در تمدن و خلافت اسلامی نیز با صحنه هایی از این قبیل مواجهیم که در زیر به نمونه هایی اشاره می کنیم:

با فروپاشی مبانی دینی و اخلاقی در غرب و سلب پایگاه هستی شناسی اخلاق در آن دیار، جنبه های عملی این مقوله نیز مورد تهدید جدی قرار گرفت.

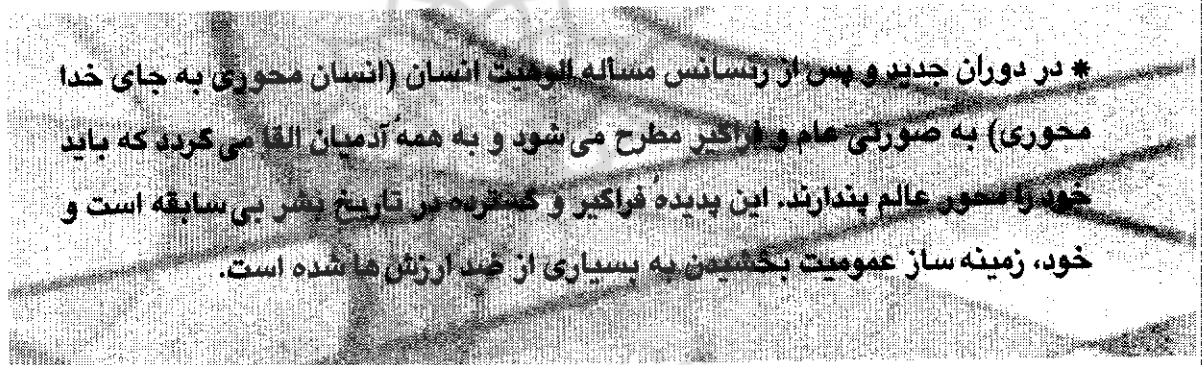
ب: با شورشیانی که مسلحانه دستگیر می شدند، بر حسب میزان جرم و کین و وحشی که برانگیخته بودند رفتار می شد. به سال ۱۲۸۹ (ه. ق) «ابن الفوارس قرمطی» را گرفتند. نخست دنده هایش را کشیدند. آن گاه یک دستش را به قرقره بسته از دست دیگرش صخره ای آویختند و از نیمروز تا مغرب بدان حال بماند. صبح روز بعد دست ها و پاهایش را بریده و آن گاه گردنش را زده، تنش را به دار آویختند.

در تمدن غربی نیز که دستاوردهای بزرگی همچون علم و متدولوژی و تکنولوژی پیشرفته به جهان ارائه کرده است، به قول مرحوم دکتر حائری زاده دو رویه دارد؛ رویه مثبت و رویه منفی. رویه منفی آن برده داری،

استثمار توده‌های داخلی و استعمار کشورهای جهان سوم است. در ارتباط با برده‌داری خاطر نشان می‌شود که دو تن از کارشناسان انگلیسی تاریخ آفریقا، آمار بردگانی را که بر دام سوداگری، رویه استعماری تمدن غرب، گرفتار آمده به آمریکا گسیل داده شدند بدین شیوه جمع بندی کرده‌اند: تا پیش از ۱۶۰۰ میلادی، تنها ۹۰۰۰۰۰ تن. ولی در سده ۱۷ میلادی دو میلیون و ۷۵۰ هزار تن و در سده ۱۸ میلادی، هفت میلیون تن و در سده ۱۹ میلادی یعنی هنگامی که ستیز ضد بردگی و جنبش الغای برده‌داری از سوی کشورهای غربی بالا گرفته بوده و یکی پس از دیگری الغای آن را اعلام می‌کردند، ۴ میلیون تن برده در خاک آمریکا پیاده شدند. بدین سان آمار بردگان، یعنی قربانیان رویه استعماری تمدن نوی غرب در خلال حدود ۴ سده به ۱۴ میلیون و ۶۵۰ هزار تن رسید. از نظر استثمار توده‌ها باید یادآور

پناه محققی که در اختیارشان می‌گذاشتند خلاصه می‌شد. ۴»

«پژوهش‌های بنیاد شده بر مدارک و اسناد دست اول مربوط به واپسین سال‌های سده ۱۸ انگلیس، از جمله گواهی خود کارگران درگیر و یادداشت‌های بازمانده از آنان به خوبی نشان می‌دهد که کودکان را، هم به خاطر خطاهایشان و هم برای پیشگیری از افتادن آنان بر روی زمین به علت خستگی سخت شلاق می‌زدند و در برخی از کارخانه‌ها کودکان را با مشت و لگد و شلاق می‌زدند و گوش آنان را آن قدر با ناخن‌های دو انگشت می‌فشرده تا سوراخ می‌شد و ناخن‌های فشار دهنده با یکدیگر تماس می‌گرفت. در یک کارخانه، مچ‌های یک کارگر را بسته او را بالای ماشین در حال کار آویزان کردند که افزون بر رنج آویزن بودن ناچار باشد زانوهای خود را نیز خم نگاه دارد. تا ماشین پایش را از میان نبرد. همان



شد که «یکی از راه‌هایی که سرمایه داران انگلیسی برای دستیابی بر کار ارزان و نه چندان دشوار در پیش گرفتند بکارگیری زنان و کودکان در کارخانجات پارچه بافی و نخ ریزی بود.» «مانتو» به وضع بد و محیط ناسازگار کودکان در کارخانه‌های انگلیسی، در واپسین سال‌های سده ۱۸ میلادی توجهی ویژه افکنده است. وی می‌آورد که «یکی از علل بنیادی به کارگیری کودکان آن بود که آنان به حکم ناتوانی و نازمودگی، به دستورها و مقررات کارفرمایان خود به آسانی سر می‌نهادند. علت دیگر، پرداخت مزدی کم‌تر از بزرگسالان و در حقیقت کودکان، $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{6}$ دیگران مزد دریافت می‌کردند و گاهی هم مزد آنان با غذای ناچیزی که به آنان می‌دادند و سر

کارگر را نیز واداشتند تا در هوای سرد زمستان برهنه کار کند و بارهای سنگین بردارد و حتی دندانانش را به زور می‌کشیدند. ۵»

«شگفتا که این کیفی‌های جسمانی در کشوری چهره می‌بست که در حدود ۱۰۰ سال پیش از آن، یعنی در سال ۱۶۸۹ در منشور حقوق خود با بوق و کرنا اعلام کرد که: نباید هیچگونه کیفی‌های ستمکارانه و غیر عادی به کسی وارد گردد.»

فعالیت‌های استعماری غربیان و چپاول و غارتی که آنان از کشورهای جهان سوم به عمل آوردند و تلاش گسترده‌ای که به منظور بی‌هویت کردن این ملت‌ها اعمال نمودند تا بتوانند غارتگری‌های خود را ادامه دهند، اولاً

زبانزد عام و خاص است و ثانیاً داستان غم انگیز و دراز آهنگی است که بسط و تفصیل آن در این مختصر نمی گنجد و تنها یادآور می شویم که این همه ستمگری و جنایت، چه در درون مرزها و چه در کشورهای جهان سوم ارمغانی است که تمدن غرب با همه شکوفایی اش به جهان عرضه داشته است. البته نباید پنداشت که غرض ما از نشان دادن رویه کریمه تمدن ها طرد تمدن و مخالفت با آن است.

ما تمدن را می ستاییم و بر این باوریم که سنگ بنای تمدن امروز غرب را در تمدن اسلامی و زیر ساخت فکری و نظری تمدن اسلامی را، در رهنمودهای بزرگ کتاب و سنت باید جستجو کرد گریزی نداریم. اما متأسفانه از توجه به رویه زشتی که این تمدن ها عرضه داشته اند و تأثیری که این رویه ناپسند (بخصوص در تمدن کنونی غرب) در متلاشی کردن ستون های اخلاقی

الله است دور می شوند و زمینه های خمود مستمر فطرت را فراهم می کنند. می دانیم که لازمه اخلاص و توحید عملی نفی تعلقات است.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
هرچه تعلقات بیش تر باشد آدمی رنگ عوض می کند
و به تعبیر امروزیان با خود بیگانه می شود.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد
موسی ای با موسی ای در جنگ شد
(ب) ادله تجربی: این ادله را می توان به طریق زیر خلاصه کرد.

۱) جهانی شدن انسان محوری یا امانیسم: در ادوار گذشته افرادی چون فرعون یا بعضی امپراتوران و شاهان ادعای الوهیت می کردند اما در دوران جدید و پس از رنسانس مسأله الوهیت انسان (انسان محوری به جای

از جهت نظری می توان سلب پایگاه هستی شناسی اخلاق را و به شدن انسان به خاطر
از بین رفتن زمینه های یقین در سایه نفی اعتدالی معرفت ها یا عالم خارج (سوفیسم
جدید) و همچنین تنبوع شک گرایی و نسبی گرایی و یلوالیرم دینی و فلسفی را در جمله
دلایل افول ارزش ها قلمداد کرد.

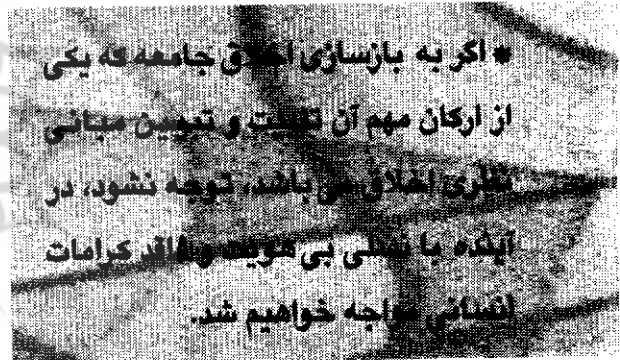
خدا محوری) به صورتی عام و فراگیر مطرح می شود و به همه آدمیان القا می گردد که باید خود را محور عالم پندارند. این پدیده فراگیر و گسترده در تاریخ بشر بی سابقه است و خود، زمینه ساز عمومیت بخشیدن به بسیاری از ضد ارزش ها شده است. عجیب این است که هرچه پیش تر می رویم این تلقی قوی تر می گردد. در نتیجه همین تلقی، بسیاری از ضد ارزش ها نه تنها برای ورود به عرصه زندگی آدمیان جواز ورود می گیرند، بلکه تبدیل به ارزش می شوند. از آن جمله می توان به اموری چون: روابط آزاد جنسی، ازدواج دو همجنس، اشاعه ربا، به عنوان عنصر جدایی ناپذیر نظام اقتصاد جهانی، اشاعه شراب خواری و قمار به صورتی رسمی و موجه، فرو ریختن حرمت ها و شکستن حریم ها، عدم توجه به

بشریت امروز داشته غیر قابل انکار است و از این رو توجه به آن ضروری است. مهم ترین دلیلی که بر ضرورت طرح مبانی نظری اخلاق می توان اقامه کرد این است که علی رغم نظر تاریخ گرایان، اعم از هیستوریست ها که روند حرکت تاریخ را روندی تکاملی می دانند، روند ارزش ها در بستر تاریخ روندی افولی است. برای اثبات این مدعا می توان ادله چندی اقامه کرد، که ما این ادله را در سه قسمت ذیلاً ارائه می دهیم:

الف) دلیل عقلی: از آن جا که پیشرفت روزافزون تکنولوژی هر دم امکانات رفاهی بیش تری را در اختیار بشر می گذارد و برای علاقه و محبت او تعلقات بیش تری ایجاد می کند، طبیعی است که آدمیان دائماً از علایق فطری که مهم ترین آنها محبت به خدا و تخلق به اخلاق

حرمت و ارزش صاحبان حق و رها کردن آنان در سنین بالا به صورت انسان‌های بی مصرف و بی خاصیت. (۲) از جهت نظری می‌توان سلب پایگاه هستی‌شناسی اخلاق، زدوده شدن ایمان به خاطر از بین رفتن زمینه‌های یقین، در سایه نفی انطباق معرفت‌ها با عالم خارج (سوفیسم جدید) و همچنین شیوع شک‌گرایی و نسبی‌گرایی و پلورالیزم دینی و فلسفی را خاطر نشان ساخت.

در ارتباط با موارد ذکر شده فوق، دو نکته را باید یادآوری کرد. اول این که این امور و مقولات به صورت گسترده‌ای که هم‌اکنون مطرح شده‌اند در طول تاریخ بشر بی سابقه‌اند. ثانیاً، هر چه زمان پیش می‌رود این مقولات نیز کم‌و‌کیفاً گسترده‌تر می‌شوند. در ارتباط با گسترش کیفی آنها به این واقعیت می‌توان توجه کرد که در قرن هجدهم بارها کردن ارزش‌های وحی، تنها به عقل



بشری به عنوان راه‌گشای آدمیان توجه شد. در قرن نوزدهم با ظهور پوزیتیویسم «اگوست کنت» هرگونه عقل‌گرایی مورد تخطئه جدی قرار گرفت. با این همه بر منطبق بودن معرفت‌های حسی با واقعیات تاکید می‌شد. در قرن بیستم با ظهور پوزیتیویسم منطقی، هرگونه امکان انطباق معرفت‌های آدمیان با واقع، اعم از حسی و عقلی، مورد انکار قرار گرفت. با ملاحظه چنین روندی درمی‌یابیم که قواعد اخلاقی هر روز پایگاه معرفت‌سی و هستی‌شناسی خود را از دست می‌دهند و یکپارچه در اختیار اهوای آدمیان قرار می‌گیرند. از سوی دیگر با توجه به خمول دایمی فطرت پایگاه فطری اخلاق رو به ضعف می‌رود.

(ج) با توجه به اخبار آخرالزمان (اشراف الساعة) که ما

حاصل همه آنها ارائه این واقعیت است که در چنین دورانی ارزش‌ها ضد ارزش و ضد ارزش‌ها ارزش می‌شوند و همچنین با توجه به حدیث مشهور و متواتر که می‌فرماید: «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهَ الْأَرْضِ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» که زمین را در آخر الزمان مملو از ظلم و جور معرفی می‌کند، می‌توان جریان دایمی رو به سقوط اخلاق و ارزش‌ها را به خوبی استنباط کرد.

با توجه به مقدمه طولانی فوق درمی‌یابیم که بحران ارزش‌ها آدمیان را به چه روزگار سیاهی نشانده است و اگر به امر مهم و خطیر بازسازی اخلاق جامعه که یکی از ارکان مهم آن تثبیت و تبیین مبانی نظری اخلاق می‌باشد، توجه کافی مبذول نشود، در آینده‌ای نه چندان دور با نسلی بی‌هویت و فاقد کرامات انسانی مواجه خواهیم شد. ما بر این باوریم که مقوله رابطه طولی یا منطقی موجود بین «هست» و «باید» اساسی‌ترین وجه نظری اخلاق است و با نظر به مناقشاتی که در این امر شده است، پرداختن به آن اهم و ظایف کسانی است که نگران فرو ریختن کاخ‌های با عظمت کرامات انسانی هستند. از این رو ما این امر مهم را در نوبت‌های آتی در چند بخش ادامه خواهیم داد:

بخش اول: طرح مسأله و مناقشات مربوط به آن.

بخش دوم: بررسی آثار و نتایج پذیرش مناقشات مربوطه.

بخش سوم: تبیین منطقی قضیه.

بخش چهارم: بررسی قلمرو بایدهای مبتنی بر هست‌ها.

امید که لطف ایزد منان رفیقمان شده مجال طرح این مسائل را بیابیم.

زیرنویس

- محمد مددیور. مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر مونتسکیو. صص ۹۳ و ۹۴.
- همان. ص ۱۵۳.
- آدام ویتز. ترجمه علیرضا ذکاوتی. تمدن اسلامی در قرن ۴ هجری. ص ۴۹. به نقل از کتاب «المغرب». ابن سعید. صص ۳۴ و ۲۹. ابن اثیر ج. ۸، ص ۲۰۴.
- نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران. دکتر عبدالهادی حائری - ص ۷۹ و ۸۰.
- همان، ص ۷۷.